

به نام خدا



ناپلئون



سرشناسه

جیگیلیوتی، جیم
Gigliotti, Jim

عنوان و نام پدیدآور
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
فروست
شابک
یادداشت

978-622-344-297-1

عنوان اصلی: Who was Napoleon?, 2018.

نایلتون اول، امپراتور فرانسه، ۱۷۶۹ - ۱۸۲۱م... ادبیات کودکان و نوجوانان
امپراتوران -- فرانسه -- سرگذشتنامه -- ادبیات کودکان و نوجوانان
فرانسه -- تاریخ -- ۱۷۸۹ - ۱۸۱۵م... ادبیات کودکان و نوجوانان
افضلی، محمدرضا، ۱۳۳۱... مترجم

DCT۰۳

۹۶۹۵۲۴۰/۰۷۰۹۴۴[ج]

۹۶۹۵۲۴۰

شناسه افزوده
رده‌بندی کنگره
رده‌بندی دیویی
شماره کتابشناسی ملی



شرکت
انتشارات
فنی ایران

کتاب‌های
نزدبان

نایلتون

نزدبان بنفش - عمومی | کی؟ چی؟ کجا؟ | کد کتاب ۲۶۵۶

نویسنده جیم جیلیوتی Jim Gigliotti

تصویرگر گریگوری کوپلند Gregory Copeland

مترجم محمدرضا افضلی

مدیر هنری کیانوش غریب پور

صفحه‌آرا الهه قاسم‌زاده

طراح جلد فاطمه هراتی / حامد زاهد

چاپ اول ۱۴۰۴ | ۲۰۰۰ نسخه | چاپ اختراشمال

حقوق چاپ و نشر این اثر متعلق به شرکت انتشارات فنی ایران است.

میرعماد، شماره ۲۴، تهران ۱۵۸۷۷۳۶۵۱۱ ☎ ۰۲۱-۵۴۹۵۹، ۸۸۵۰۵۰۵۵

entesharat.com ✉ info@entesharat.com

nardebanbooks 📍 nardebanbooks



کاغذ این کتاب از جنگل‌های
صنعتی مدیریت شده
تهیه شده است.

ناپلئون

جیم جیلیوتی

تصویرگر: گریگوری کوپلند

مترجم: محمد رضا افضلی



فهرست

فصل ۱
آغاز زندگی در جزیره | ۱۱



فصل ۲
تولید یک نظامی | ۲۱



فصل ۳
دوران تغییر | ۳۰



فصل ۴
سرجوخه دون پایه | ۴۳



فصل ۵
قهرمان فاتح | ۵۵



فصل ۶
امپراتور | ۷۴



فصل ۷
آغاز پایان | ۸۶



فصل ۸
تبعید | ۱۰۰



سیر تاریخی زندگی ناپلئون | ۱۱۲

سیر تاریخی جهان | ۱۱۳



روزی در اوایل سال ۱۷۸۴، برف سنگینی زمین دبیرستان نظام بری پین، در فرانسه، را پوشاند. به اندازه‌ای برف باریده بود که دانش‌آموزان نمی‌توانستند، مثل هر روز، ورزش بعد از کلاس خود را انجام دهند. اما ناپلئون بوناپارت چهارده‌ساله پیشنهادی داشت: برف‌بازی کنیم.

اما این‌جا یک مدرسه نظامی بود و ناپلئون به برف‌بازی



معمولی فکر نمی‌کرد. بنابراین از دانش‌آموزان خواست هرچه را در کلاس‌های درس آموخته‌اند در این مبارزه به کار بگیرند. آن‌ها در برف موانع دفاعی ایجاد کردند و سنگر کردند. به فرمان ناپلئون، جنگ با گلوله برفی شروع شد. این جنگ دو هفته تمام، در ساعت‌هایی که پسرها سر کلاس نبودند، ادامه یافت. بعضی روزها ناپلئون در یک طرف فرماندهی می‌کرد و بعضی روزهای دیگر در طرف مقابل.

برف بازی خیلی هم بی‌خطر نبود. پس از مدتی سنگ‌های کوچک با یخ سخت مخلوط می‌شدند. این گلوله‌های برفی به هرکس می‌خوردند، به او آسیب می‌رساندند! در نتیجه فرمانده دبیرستان نظام این عملیات را متوقف کرد. نخستین «جنگ» ناپلئون به پایان رسیده بود.

معلم‌ان دبیرستان نظام از آسیب دیدن دانش‌آموزان خوشحال نبودند، اما از این‌که می‌دیدند ناپلئون فرماندهی را در دست گرفته، خوشحال بودند. از چهار سال قبل که وارد مدرسه شده بود، بی‌دل و دماغ و آرام بود. دوستان زیادی نداشت. اما به نظر می‌رسید از هدایت نبرد با گلوله برفی خوشحال است.

معلم‌ان او اصلاً تصور هم نمی‌کردند که ممکن است ناپلئون روزی یکی از معروف‌ترین فرماندهان نظامی جهان شود. صدها هزار مرد را در نبردها رهبری کند و با ترکیب شجاعت و استراتژی، در بیشتر نبردها پیروز شود.





ناپلئون تا آن جا پیش رفت که فرانسه را به یک امپراتوری پهناور تبدیل کرد. او در دوران اوج موفقیت خود بر بیش از هفتاد میلیون نفر فرمانروایی می کرد. مردم فرانسه ناپلئون را مرد خوبی

می دانستند. دشمنان ناپلئون چنین عقیده ای نداشتند. در اواخر عمر ناپلئون، همین دشمنان او را شکست دادند و به جزیره ای کوچک تبعید کردند. در آن جا او فرصت فراوانی داشت تا درباره خاطرات خود حرف بزند.

ناپلئون روزی به دستیاری که این خاطرات را می نوشت، گفت: «زندگی من عجب زمانی بوده است!»

در زندگی ناپلئون همه چیز بود: دوست و دشمن، سیاست و جنگ، داستان عاشقانه، و خیلی چیزهای دیگر. خود ناپلئون - شخصیت اصلی این زمان، مشهور، زیرک، و شجاع بود. اما زمان معمولاً داستانی ساختگی دارد. ناپلئون واقعاً همه این حوادث را از سر گذرانده بود.

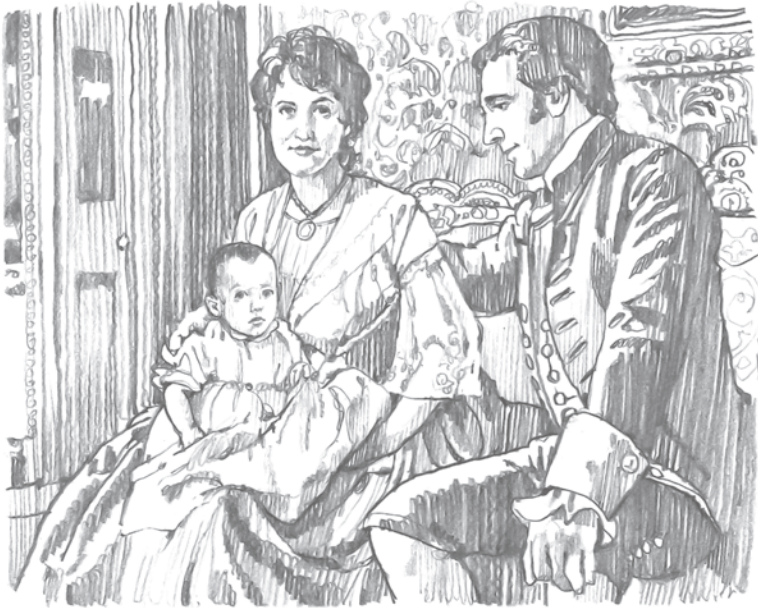
فصل ۱

آغاز زندگی در جزیره

زندگی ناپلئون بوناپارت از جزیره گرس شروع شد؛ جزیره‌ای واقع در فاصله ۸۰ کیلومتری غرب منطقه‌ای که اکنون کشور ایتالیاست و ۱۶۰ کیلومتری جنوب شرقی فرانسه.



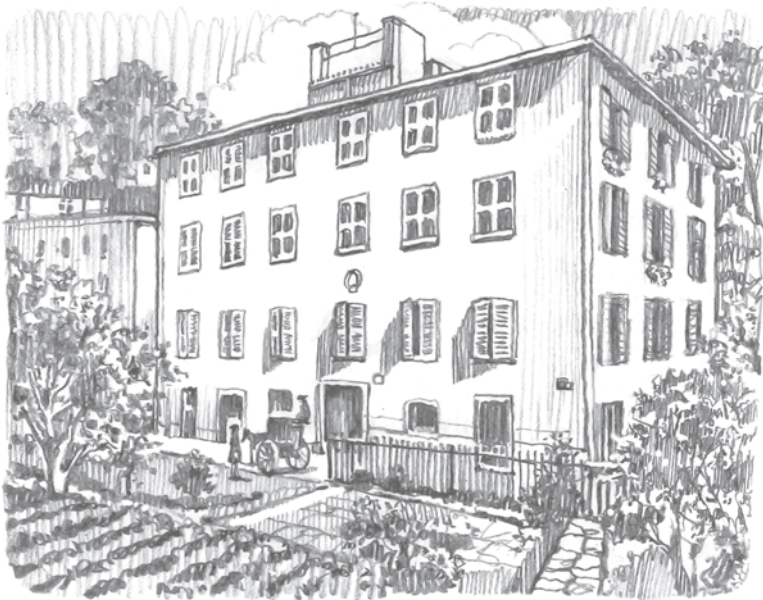
به مدت تقریباً ۵۰۰ سال، جزیرهٔ گُرس به جمهوری کوچک جنُوا متعلق بود؛ شهری که اکنون جزء ایتالیاست. اما اهالی گُرس خواستار آزادی بودند. آن‌ها با سربازانی که جنوا به آن‌جا می‌فرستاد می‌جنگیدند. هنگامی که حکومت جنوا از جنگیدن با اهالی گُرس خسته شد، در سال ۱۷۶۸، آن را به فرانسه فروخت. اهالی گُرس از این اقدام بیشتر ناراحت و پریشان شدند! آن‌ها باور نمی‌کردند که خرید و فروش شوند. در نتیجه، جنگیدن با فرانسه را شروع کردند. اما در آن زمان فرانسه یکی از قدرتمندترین کشورهای جهان بود. فرانسوی‌ها به آسانی گُرس را تصرف کردند. ناپلئون روز ۱۵ اوت سال ۱۷۹۶ در آژاکسیو، واقع در جزیرهٔ گُرس، به دنیا آمد و خود به‌خود شهروند فرانسه شد. اما تأثیر صدها سال حکومت ایتالیایی‌ها در گُرس، یک شبه از بین نمی‌رفت: ناپلئون، مانند بیشتر اهالی گُرس، به زبان ایتالیایی حرف می‌زد.



پدر ناپلئون، کارلو نام داشت و مادرش لیتتسیا بود. آن‌ها قبل از به دنیا آمدن ناپلئون به مبارزه کُرس علیه فرانسه کمک می‌کردند، اما می‌دانستند که ادامه جنگ، پس از شکست، فایده‌ای ندارد. آن‌ها به حکومت جدید فرانسوی احترام می‌گذاشتند. پدر ناپلئون حتی تا جایی پیش رفت که نام کوچک خود را از کارلو به شارل تغییر داد تا کمتر ایتالیایی به نظر برسد. نام خانوادگی خود را نیز از بوناپارته به بوناپارت تغییر داد تا شبیه یک اسم فرانسوی باشد.

زندگی در جزیره آسان نبود. بیشتر اهالی آژاکسیو صنعتگر یا ماهیگیر بودند. شارل وکیل بود و خانواده ناپلئون از بسیاری از اهالی جزیره پولدارتر بودند، اما در جزیره هیچ‌کس خیلی ثروتمند نبود.

خانواده بوناپارت در خانه‌ای زیبا زندگی می‌کردند و دو خدمتکار داشتند. آن‌ها بیشتر مواد غذایی مورد نیاز را از زمین‌های خود به دست می‌آوردند. حتی در زیرزمین خانه چهار طبقه خود آسیایی هم داشتند که برای پختن نان، آرد تولید می‌کرد.





آن‌ها تاکستان و باغ زیتون هم داشتند. اما درآمد خانواده فقط برای تأمین نیازهای اولیه کافی بود. لباس و خرید مواد غذایی را که در زمین آن‌ها به عمل نمی‌آمد، باید تهیه می‌کردند.

اما تعداد فرزندانی که باید برای آن‌ها لباس

می‌خریدند و تعداد دهان‌هایی که می‌خواستند غذا بخورند، کم نبود! ناپلئون چهار برادر و سه خواهر داشت. خود او دومین فرزند خانواده بود. برادر بزرگ‌ترش ژوزف در سال ۱۷۶۸ به دنیا آمده بود. برادران دیگرش لوسین، لوئی، و ژروم نام داشتند. نام خواهران ناپلئون الیزا، پائولین، و کارولین بود.

ناپلئون از همه آن‌ها لجوج‌تر و کله‌شق‌تر بود. اخلاق وحشتناکی داشت و همیشه راست نمی‌گفت. خانواده‌اش به او «دردسرساز» لقب داده بودند. البته ناپلئون هرگز دچار دردسر جدی نشد. گاهی به علت دعوا کردن تنبیه می‌شد، اما همان تنبیه هم زیاد جدی به نظر نمی‌رسید. یادمان باشد که آدم‌های بزرگسال گرس



در سراسر زندگی خود مشغول جنگ و مبارزه بودند. ناپلئون هم درست مثل بقیه بود.

ناپلئون با شمشیر چوبی تمرین جنگیدن می‌کرد. او و دوستانش در آرآکسیو وانمود می‌کردند که سربازند. آن‌ها نبردهایی راه می‌انداختند که تمام روز ادامه می‌یافت. ناپلئون همیشه سردسته بود. وقتی هوا به اندازه‌ای تاریک می‌شد که بازی کردن در بیرون از خانه امکان نداشت، روز بعد جنگ بازی را از

همان جایی شروع می‌کردند که روز قبل تمام کرده بودند. گاهی بعضی از این جنگ‌بازی‌ها چندین روز طول می‌کشید. روزها به هفته‌ها، و هفته‌ها به ماه‌ها می‌کشید. ناپلئون از جنگ‌بازی خوشش می‌آمد!

